**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011224**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که مراد از عمر بن یزید در روایت محل بحث ما کی است؟ راوی از عمر بن یزید درست هست. ابتدا یک مطلبی عرض کنم که آیا نیاز هست تمییز مشترکات کردن؟ یا این که بگوییم عمر بن یزید مردد بین عمر بن یزید صیقل هست و عمر بن یزید بیاع السابری. بیاع السابری که در وثاقتش بحثی نیست. صیقل را هم چون ابن ابی عمیر ازش روایت می‌کند، کتابش را روایت کرده، آن هم بگوییم معتبر هست. ولی به نظر می‌رسد که مشکل هست ما به این طریق مطلب را تمام کنیم. چون راوی کتاب عمر بن یزید که ابن ابی عمیر هست با تعبیر محمد بن زیاد از او نقل شده به نقل واقفه است، علی بن حسن طاطری و قبل از آن هم حُمید و اینها هست. الآن

شاگرد: محمد بن عبد الله بن غالب است به نظرم.

استاد: ببینید قبلش کی است؟

شاگرد: حمید بن زیاد. محمد بن عبد الله بن غالب

استاد: حُمید بن زیاد عن محمد بن عبد الله بن غالب عن علی بن حسن، که علی بن حسن طاطری است، گروه همه واقفه هستند. ولو ثقاة هستند ولی واقفه هستند. و ما روایت‌های. یک موقعی اصلاً روایت واقفه را کلا قبول نمی‌کنیم کما مال الیه حاج آقا اخیرا که موثقات را از باب ظن خاص معتبر نمی‌دانستند مگر، ظن مطلق و انسداد آن یک حرف دیگر است، ولی از باب ظن خاص روایت‌های واقفه را معتبر می‌دانند. اگر این باشد. کل غیر امامیه. واقفه خصوصیت ندارد. غیر امامیه را اخیراً در بحث خبر واحد به این متمایل شدند که روایت‌های واقفه اصلاً حجت نیست. حتی با قیودات. این اگر آن باشد که روایت واقفه معتبر نیست، در نتیجه این هم معتبر نیست. اگر نه ما آن استنادمان بر اعتبار به آن عبارتی باشد که مرحوم شیخ طوسی در عده دارد. شیخ طوسی می‌گوید طایفه به روایت‌های واقفه عمل می‌کنند به شرطی که مخالف روایت امامیه و فتوای امامیه نباشد. اگر ما آن را هم بخواهیم معتبر بدانیم اعتبار روایت اثبات می‌شود. آن چیزی که روایت باشد. ما نحن فیه علی بن حسن طاطری می‌گوید که من کتاب عمر بن یزید صیقل را روایت می‌کنم. این این که کتابش را روایت می‌کنم، اِخبار از یک مطلب خارجی است. روایت به معنای اصطلاحی تلقی نمی‌شود و دشوار هست بخواهیم ما اعتبارش را اثبات کنیم. حالا این بحث مفصلی دارد اجازه بدهید این را چون نمی‌رسیم می‌خواهم این بحث را به یک جایی برسانم این را ادامه ندهم. پس بنابراین مهم هست که ما عمر بن یزید را در این سند تمییز مشترکات بکنیم. به نظر می‌رسد عمر بن یزید در این سند عمر بن یزید بیاع السابری باشد، به سه قرینه. قرینۀ اوّل، حالا از یک قرینۀ فاصله‌دارتر عرض کنم، قرینه‌ای که دیروز بعضی از رفقا اشاره کردند و آن این هست که ما در نقل عبارت‌های جامع الرواة عرض کردیم حسن بن عطیه که از عمر بن یزید نقل می‌کند مراد عمر بن یزید بیاع السابری است و یک روایتی ابن ابی عمیر عن الحسن بن عطیة عن عمر بن یزید قال سألتُ ابا عبد الله علیه السلام عن انفاق الدراهم المحمول علیها فقال اذا جازت الفضة المثلین فلا بأس. همین سؤال را با این عبارت بعد از او نقل شده، عنه یعنی ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام فی انفاق الدراهم المحمول علیها. دراهم محمول علیها یعنی دراهمی که ناخالصی‌اش زیاد است. درهم اصلش نقره است. نقره یک مقداری آلیاژی هست که مقدار نقره‌اش آن زیاد هست. امام علیه السلام می‌فرمایند اذا کان الغالب علیه الفضة فلا باس بانفاقها. انفاق یعنی معامله کردن و اینها. می‌گوید اگر فضه‌اش غالب باشد که حالا آن جاز الفضة المثلین فلا باس، اینها باید به یک معنا برگردد. تهذیب، جلد ۷، صفحۀ ۱۰۸، رقم ۴۶۳ و ۴۶۴. این قرینه است برای این که حماد بن عثمان، عمر بن یزید را که نقل می‌کند مراد عمر بن یزید بیاع السابری است به قرینۀ حسن بن عطیه. و یک روایتی داریم ابن ابی عمیر عن حماد بن عثمان و هشام بن الحکم و درست بن ابی منصور عن عمر بن یزید قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل، در ذیل این آیه هست، کافی، جلد ۲، صفحۀ ۱۵۶، رقم ۲۸. که در واقع از حسن بن عطیه، عمر بن یزید که حماد بن عثمان نقل می‌کند مشخص می‌شود، از حماد بن عثمان عمر بن یزید که درست بن ابی منصور نقل کرده. این یک قرینه.

قرینۀ قوی‌تر از این دو تا قرینۀ دیگر است

شاگرد: حسن بن عطیه تصریح می‌شود به ؟؟؟ سابری

استاد: در همان چیز کرده بود، بزاز بود و این بحث این که باع، همان. داستان چیز هروی دیگر، جرابا هرویا امثال اینها. این یک قرینه.

اما قرینه‌های دیگری که قوی‌تر از این قرینه هست آنها را من عرض بکنم، آن این است که درست از عمر بن یزید نقل کرده،

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَصْلَحَكَ اللَّهُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ فِي السَّفَرِ وَ أَنَا أُرِيدُ الْمَنْزِلَ»

خلاصه من در سفر هستم و می‌خواهم به یک منزلگاهی برسم. این تا کی می‌توانم مغرب را ادامه بدهم؟

«قَالَ فَقَالَ لِي إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ قَالَ قُلْتُ وَ بِأَيِّ شَيْ‌ءٍ أَعْرِفُ رُبُعَ اللَّيْلِ قَالَ فَقَالَ مَسِيرَ سِتَّةِ أَمْيَالٍ مِنْ تَوَارِي الْقُرْصِ قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنِّي أَقْدِرُ أَنْ أَنْزِلَ وَ أُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ ثُمَّ أَرْكَبَ فَلَا يَضُرُّنِي فِي مَسِيرِي»

می‌توانم بیایم نماز مغربم را بخوانم و بعد چیز کنم.

حضرت می‌فرمایند: «نَزْلَةٌ بِكَ أَرْفَقُ مِنْ نَزْلَتَيْنِ»

می‌گوید بخواهی هی همینجوری اینجا توقف کنی، پیاده سوار شدن یک بار پیاده سوار شدن این چیزتر است. این است که در سفر اصلاً این که مغرب و عشاء مستحب هست که با فاصله باشد. به طور طبیعی مغرب در وقت خودش، عشاء در وقت خودش. ولی نسبت به مسافر این چیز شده که این استحباب آنچنانی هم ندارد، جمع بین مغرب و عشاء برای مسافر آن قطعاً اشکالی ندارد. سنی‌ها تفریق را واجب می‌دانند، شیعه‌ها مستحب می‌دانند. ولی در مورد مسافر اصلاً این بحث تفریق نیست. یا عشاء را بیاورد به مغرب بچسباند، یا مغرب را تأخیر بیندازد به زمان عشاء. این مواردی هست که مغرب را می‌خواهد تأخیر بیندازد، می‌گوید الی ربع اللیل.

این روایت محمد بن عمر بن یزید عن محمد بن عذافر عن عمر بن یزید، در تهذیب، جلد ۲، صفحۀ ۳۱، رقم ۹۴ به این شکل نقل شده.

«مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ وَقْتِ الْمَغْرِبِ فَقَالَ إِذَا كَانَ أَرْفَقَ بِكَ وَ أَمْكَنَ لَكَ فِي صَلَاتِكَ وَ كُنْتَ فِي حَوَائِجِكَ فَلَكَ أَنْ تُؤَخِّرَهَا إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ قَالَ قَالَ لِي هَذَا وَ هُوَ شَاهِدٌ فِي بَلَدِهِ.»

بحث وقت مغرب. که همین را به سند دیگری از محمد بن عمر بن یزید در جلد ۲، صفحۀ ۲۵۹، رقم ۱۰۳۴ نقل شده. آن روایت محمد بن عمر بن یزید عن محمد بن عذافر عن عمر بن یزید خودش قرینه است که سؤال از عمر بن یزید که این سؤال را. عمر بن یزید این بحث وقت مغرب روایت‌های متعددی از عمر بن یزید نقل شده. خیلی روایت متعدد که یکی از محورهای مهم تشخیص عمر بن یزید در اسناد ما همین روایت‌های وقت مغرب هست که محمد بن عذافر از عمر بن یزید این را نشانگر این هست. این محمد بن عمر بن یزید عن محمد بن عذافر عن عمر بن یزید که عمر بن یزید بیاع السابری است، خب سند متکرر عمر بن یزید بیاع السابری است، تهذیب، جلد ۲، صفحۀ ۳۱، رقم ۹۴، جلد ۲، صفحۀ ۲۵۹، رقم ۱۰۳۴، اینها وارد شده.

این را ابان بن عثمان هم از عمر بن یزید عن ابی عبد الله نقل می‌کند، قال وقت المغرب فی السفر الی ربع اللیل. کافی، جلد ۳، صفحۀ ۲۸۱، ۱۴.

باز عین همین را تهذیب، جلد ۳، صفحۀ ۲۳۳، رقم ۶۱۰، ابان بن عثمان عن عمر بن یزید، قال قال ابا عبد الله علیه السلام وقت المغرب فی السفر الی ربع اللیل. البته در کافی، جلد ۳، صفحۀ ۴۳۱، رقم ۵ به همین سند دقیقاً. این سندی که خواندم در تهذیب، فضالة عن ابان بن عثمان عن عمر بن یزید قال قال ابا عبد الله هست که در کافی نقل شده، فضالة بن ایوب عن ابان، عن عمر بن یزید، قال قال ابا عبد الله علیه السلام وقت المغرب فی السفر الی ثلث اللیل. این ثلث اللیل باید اشتباه باشد. تمام نقل‌های دیگری که ما داریم ربع اللیل است. حتی عرض کردم همین نقل دقیقاً فضالة که نقل هم کرده در نقل تهذیب الی ربع اللیل است.

شاگرد: دارد و روی ایضاً ؟؟؟

استاد: آن حالا یک روایت دیگر است. احتمالاً ثلث اللیل روایت دیگری هم ممکن است داشته باشد ولی به هر حال آن که هست ربع اللیل است. این ربع اللیل یک روایت دیگر هم باز در تهذیب هست، آن هم باز عمر بن یزید هست.

«عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَكُونُ مَعَ هَؤُلَاءِ وَ أَنْصَرِفُ مِنْ عِنْدِهِمْ عِنْدَ الْمَغْرِبِ فَأَمُرُّ بِالْمَسَاجِدِ فَأُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَإِنْ أَنَا نَزَلْتُ أُصَلِّي مَعَهُمْ لَمْ أَتَمَكَّنْ مِنَ الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ وَ افْتِتَاحِ الصَّلَاةِ فَقَالَ ائْتِ مَنْزِلَكَ وَ انْزِعْ ثِيَابَكَ وَ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَتَوَضَّأَ فَتَوَضَّأْ وَ صَلِّ فَإِنَّكَ فِي وَقْتٍ إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ.»

می‌گوید بخواهم اوّل وقت نماز بخوانم خیلی با حال نیست، همینجور در خستگی و کوفتگی و امثال اینها، نمی‌توانم اذان و اقامه درست بگویم، افتتاح صلاتم نمی‌شود. اینها خیلی راحت نیست یک نماز درست و درمان. حضرت می‌فرماید نه به خانه‌ات برس، اینجا البته مراد از منزلک، مراد ظاهراً خانه است نه منزلی که، منزلگاه‌های بین راه که در سؤالات.

شاگرد: تقیه نیست؟

استاد: نه، می‌گوید لم اتمکن من الاذان و الاقامة و افتتاح الصلاة، حالا آن یعنی اذان و اقامه هم درست و درمان نیست، آن هم ممکن است. چون اذان و اقامه‌هایشان حی علی خیر العمل ندارند امثال اینها. افتتاح الصلاةشان احتمالاً فرق دارد. دیگر بالأخره نماز درست و درمان. نماز افتتاح صلات شاید بسم الله الرحمن الرحیم باید باشد. می‌گوید برو لباس را بکن و ان اردت ان تتوضأ، ممکن است مراد از تتوضأ وضو گرفتن نیست، دست و صورتت را می‌خواهی بشویی، بشور. می‌گوید نگران این نباش که حالا وقت نداری. فانک فی وقت الی ربع اللیل. تا ربع اللیل در وقت هستی. که این را مضمون محصّل مضمون این روایت را هم در تهذیب، جلد ۲، صفحۀ ۳۰، رقم ۹۱ از ابن ابی عمیر عن محمد بن یونس عن علی الصیرفی عن عمر بن یزید قال قلتُ لابی عبد الله علیه السلام اکون فی جانب المصر، یعنی نزدیک شهر هستم، اوائل شهر هستم، لبۀ شهر هستم ولی به خانه‌ام هنوز نرسیدم. فتحضر المغرب، دیگر همین مضمون را نقل می‌کند. مجموع اینها که کنار هم. اینها یک مضمون هستند. البته یک مقدارش در مورد در طول راه است. احتمالاً هر دویش را سؤال کرده. هم در مورد طول راه سؤال کرده، هم در مورد این که کنار شهر هستم. امام علیه السلام هر دو را پاسخ دادند که تا ربع لیل شما وقت دارید. این است که درست عن عمر بن یزید می‌شود درست بیاع السابری.

نکتۀ دیگری هم اینجا اضافه بکنم، عبد الله بن سنان که اینجا از عمر بن یزید نقل کرده، این عبد الله بن سنان هم روایاتی که از عمر بن یزید دارد، در بعضی از این روایات قرائنی هم هست که آنها را هم نشان می‌دهد که مراد همین عمر بن یزید بیاع السابری است. عبد الله بن سنان یکی‌اش همین است که در جلسۀ قبل عرض کردم که برای این مجموعۀ روایات هست که آن. این مجموعه روایات چند تا راوی برای عمر بن یزید بیاع السابری مشخص می‌کند. یکی عبد الله بن سنان هست، محمد بن یونس و علی صیرفی هست، درست هست، ابان بن عثمان هست، اینها را مشخص می‌کند. حالا عبد الله بن سنان غیر این روایت، یک روایت دیگری هم هست که آن را هم نشانگر این هست که. آن روایت این هست، روایتی هست در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۷۶، رقم ۱۲. روایت خیلی جالبی است من فرصت ندارم کاملش را نقل کنم. تکه‌ای‌اش را که مورد استفاده هست نقل می‌کنم، بقیۀ مضمونش را هم اشاره می‌کنم. محمد بن عذافر از پدرش نقل می‌کند. یک نکته‌ای در مورد این مطلب عرض بکنم، محمد بن عذافر عن ابیه قال اعطا ابا عبد الله علیه السلام ابی الفاً و سبع مائة دینار. صاحب قاموس الرجال گاهی اوقات در مورد اینجور عن ابیه‌ها می‌گوید عن ابیه زائد باید باشد. چون مرجع ضمیر قال محمد بن عذافر است. عن ابیه قال اعطا ابا عبد الله علیه السلام ابیه چرا گفته، این مطلب این است، مرجع ضمیر قال درست است محمد بن عذافر است ولی این عن ابیه‌اش زائد نیست. سند را کامل تا آخر ذکر می‌کردند که سند و متن جدا بشود. بعد آن قسمتی از چیز که مربوط به متن هست بعد می‌گوید. یعنی محمد بن عذافر این جریان را از پدرش نقل می‌کند. مستقیم خودش داستان را نشنیده. ولی می‌خواهد جریانی که پدرش نقل کرده را نقل بکند نقل قول مستقیم نمی‌کند که عین عبارت او را بیاورد. چون مقدمات و مؤخراتی که هست این شکلی است. می‌گوید امام صادق علیه السلام به پدرم عذافر ۱۷۰۰ دینار داد گفتش که با این تجارت کن. این تجارت مضاربه بوده از روایتش هم استفاده می‌شود که این ۱۷۰۰. آن احتمالاً تاجر بوده می‌گوید این ۱۷۰۰ تا را هم در تجارتت چیز شده. می‌گوید بعد از یک مدتی آمدند ۱۰۰ دینار سود کرده بودند به امام علیه السلام دادند حضرت گفتش که این ۱۰۰ دینار هم به اصل سرمایه اضافه کن و امثال اینها. می‌گوید وقتی پدرم از دنیا رفت امام علیه السلام دستور داد که ۱۸۰۰ دینار را به عمر بن یزید بدهم. این عمر بن یزید همین رفیق عذافر هست که محمد بن عذافر ازش نقل می‌کرده. این محمد بن عذافر در واقع از رفیق بابایش روایت می‌کرده. این عمر بن یزید با عذافر رفیق بودند. غرضم ذیلش است. می‌گوید که من رفتم در کتاب پدرم وصیت نامه‌اش، کتاب وصیتش مراجعه کردم یک عبارتی داشت. می‌گوید قال فنظرت فی کتاب ابی فاذا فیه لابی موسی عندی الف و سبع مائة دینار و التجر فیها مائة دینار عبد الله بن سنان و عمر بن یزید یعرفان. این حالت رمزگشایی دارد. می‌گوید که من یکی از طلبکارهایم ابو موسی است، حالا این ابو موسی کی است؟ این ابو موسی را اگر بخواهید بشناسید برو سراغ عبد الله بن سنان و عمر بن یزید اینها می‌شناسدشان. عبد الله بن سنان و عمر بن یزید اینها می‌شناسنش، که این ابو موسی. امام صادق علیه السلام کنیۀ معروفش ابو عبد الله بوده. ابو عبد الله، عبد الله افطح بوده، بعضی از روات خیلی خوششان نمی‌آمده ابو عبد الله تعبیر بکنند. ابراهیم بن عبد الحمید صنعانی به جای ابو عبد الله، ابو اسحاق تعبیر می‌کرده. در رجال کشی در موردش هست. می‌گوید که ابو اسحاق تعبیر می‌کرده. این احتمال زیاد به خاطر این که از عبد الله افطح بدش می‌آمده آن را تعبیر در مورد امام صادق هم اسحاق موتمن، بعد از امام کاظم، نمی‌خواسته ابو موسی هم تعبیر بکند به دلیل تقیه و اینها یک مقدار اگر ابو موسی تعبیر می‌کرده مشکل ساز بوده. این عذافر هم ابو موسی تعبیر کرده ولی ابو موسی مشخص نبوده کی است، نام شناخته شده، کنیۀ شناخته شدۀ امام صادق علیه السلام نیست، یک رمزگشا هم گذاشته. می‌گوید اگر می‌خواهی مراد کی است برو سراغ عبد الله بن سنان و عمر بن یزید. اینها می‌شناسند که مراد از این ابو موسی کی است؟ یعنی یعرفان ابو موسی را. لابی موسی یعرفان، یعنی این ابو موسی را می‌شناسند که کی است.

شاگرد: نمی‌خواهد بگوید مصداقش ابو موسی است.

استاد: نه، نمی‌شناخته. این ابو موسی هیچ جای دیگری من یادم نیست که اصلاً از امام

شاگرد: محمد بن عذافر باید می‌دانسته.

استاد: بعید است، خیلی خیلی بعید است. این یک رمزی گذاشته که البته احتمال هم می‌دهم که حتی یعرفان را هم به این تعبیر به کار برده که اگر یک موقع به او گفتند که یعنی چی، می‌گوید این داستان را می‌دانسته. عبارت ابهام‌آمیز به کار برده که قضایا هر جور خواست بتواند در برود. خدا رحمت کند آقای اثنی عشری را، ایشان دفتر ازدواج و طلاق داشت، خیلی هم خوش خط بود ولی، خیلی شناسنامه‌ها را که می‌نوشت بدخط می‌نوشت، گفتیم آخر این چه مدل نوشتنی است؟ گفت آخر من یک پول می‌گیرم اینها را می‌نویسم یک پول هم می‌گیرم بعدا اینها را بخوانم. البته حالا شوخی می‌کرد، خیلی آدم پاکیزه‌ای بود حالا به تناسب یک موقع هم شاید قصه‌اش را برای شما تعریف کرده باشم. ایشان طلبه بود، یعنی از شاگردهای آقای داماد بود بعد رفت و در محضردار که شده بود دیگر شهریه نمی‌گرفت. می‌گفتش که ده ماه گذشته بود من شهریه نمی‌گرفتم. مرحوم امام خیلی مقید بود نسبت به این کسانی که از حوزه فاصله می‌گیرند به خاطر معمولاً مشکلات مالی و اینها که اینها نبرند از حوزه که گاهی اوقات اینها ممکن است یک مدتی مثلاً چیز باشد، مشکل موقتی داشته باشند، بعد مشکلشان حل بشود فاصله نگیرند. می‌گفتش که ایشان مرحوم حاج آقا شهاب اشراقی و یک آقایی را فرستاد پیش ما شهریۀ ده ماه را آمد یک جا به ما بدهد. گفتم نه من احتیاج ندارم و قبول نکردم. دو ماه بعد گفت حاج آقا شهاب از رفقای ما بود آن آقای دیگر از رفقا نبود. ظاهراً حاج آقا شهاب یا مرحوم امام تصور شاید کرده بودند که من تعارف کردم چون آن آقا از رفقا نیست، این دسته آقای فاضل را که از رفقای ما بود با حاج آقا شهاب این دو تایی فرستاد دو ماه دیگر گذشته بود، شهریۀ دوازده ماهه را برای ما آوردند. من گفتم نه من تعارف نکردم، من احتیاج ندارم و قبول نکردم. بعد می‌گفتش که حاج آقا مصطفی خمینی در نجف به یک آقای گفته بود آقا برو ایران یک کسی را به تو معرفی می‌کنم تنها آخوندی که پول به او تعارف کرده قبول نکرده. حالا این را، خیلی آدم، شوخی می‌کرد اصلاً اهل این چیزها، خیلی پاکیزه بود و داستان‌ها داشت. حالا باز هم یک چیزی از آقای اثنی عشری بگویم، آقای اثنی عشری در رادیو زمان قدیم به عنوان کارشناس مذهبی سخنرانی می‌کرده، زمان قبل از مصدق، آن دوره‌ها. بعد یک دفعه احساس کرده بوده که همۀ این سخنرانی‌های مذهبی بازی است و اینها می‌گفت یک دفعه رادیو را شکسته بوده می‌گفت ده سال بعد از این که همۀ مذهبی‌ها رادیو داشتند خانۀ ما رادیو نبود، با آن سابقه‌ای که در رادیو سخنرانی می‌کرده. من البته حدس می‌زنم علت این داستان جریان مرحوم نواب صفوی بوده، چون نواب صفوی زمان مصدق ۱۸ ماه زندان بود، این هم جزء علاقمندان نواب بودند و این که دیده بود مصدقی که با آن سابقه‌ای که با نواب داشتند حالا هم این شکلی است یک دفعه زده شده بودند، حدس می‌زنم علت این داستان این جریانات باشد. عمر بن یزید، عبد الله بن سنان از عمر بن یزید خیلی، اینها با همدیگر روایت‌های متعددی دارند. چند تا راوی معروف عمر بن یزید نفر اوّل محمد بن عذافر است، دومی حسن بن محبوب است، سومی حماد بن عثمان است، چهارمی عبد الله بن سنان است، پنجمی ابان بن عثمان است، ششمی حسین بن عمر بن یزید است، هفتمی حسن بن عطیه است. عبد الله بن سنان جزء راوی‌های پر روایت از عمر بن یزید هست. یکی از آن روایت‌هایش روایتی بود که دیروز خواندم، اشاره کردم «قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّي وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي كَانَ أَبِي عَقَّ عَنِّي أَمْ لَا» نمی‌دانم پدرم عقیقه کرده یا نه «فَعَقَقْتُ عَنْ نَفْسِي وَ أَنَا شَيْخٌ» آن یک روایت.

یک روایت دیگر عمر بن یزید می‌گوید قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول و ذکر ابا عبد الله بن سنان فقال اما انه یزید علی السن خیرا. که از مدح عبد الله بن سنان با عمر بن یزید نقل می‌کند.

یک قصۀ دیگر «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ» می‌گوید «قَالَ: أَتَانِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ فَقَالَ لِي ارْكَبْ فَرَكِبْتُ مَعَهُ»

یک نکته‌ای اینها را توجه بفرمایید. اتانی عمر بن یزید خیلی قرینیت روشن دارد که عمر بن یزید انصراف به یک شخص معین دارد. اینجور نیست که، حالا گاهی اوقات آن سندهای قبل ممکن است بگوییم در سند قبلی با مشخصه ذکر شده بوده. این که در وسط سند اسم عمر بن یزید آمده، یا در آن نقلی که عبد الله بن سنان و عمر بن یزید یعرفان، اینها پیداست که در نزد عذافر، در نزد عبد الله بن سنان عمر بن یزید شخص مشخصی بوده.

«عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ» می‌گوید «أَتَانِي عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ فَقَالَ لِي ارْكَبْ فَرَكِبْتُ مَعَهُ فَمَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا مَنْزِلَ حَفْصٍ الْكُنَاسِيِّ فَاسْتَخْرَجْتُهُ فَرَكِبَ مَعَنَا ثُمَّ مَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا الْغَرِيَّ فَانْتَهَيْنَا إِلَى قَبْرٍ فَقَالَ انْزِلُوا هَذَا قَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام»

حضرت امیر صلوات الله علیه قبرشان پنهان بوده تا زمانی که امام صادق علیه السلام به حالت نیمه تبعیدی در حیره سفاح ایشان را می‌آورد در حیره یک مدتی در حیره، حیره نزدیک کوفه است و نزدیک هاشمیه هم بوده. هاشمیه پایتخت موقت بنی العباس بوده، قبل از این که بغداد پایتخت بشود هاشمیه را می‌سازند، حیره شهر نزدیک هاشمیه بوده. آن زمان امام صادق را حیره آورده بودند که به هر حال نزدیکشان باشد، یک نوع تبعیدی این شکلی بودند. این دورۀ امام صادق در حیره یک دورۀ خیلی مهمی است که متأسفانه من ندیدم جمیع اطلاعاتی که مربوط به این دوره است یک جا جمع بشود و یک.

شاگرد: مدتش مشخص است؟

استاد: همان، مدتش هم مشخص نیست. یعنی این نیازمند این که همۀ اطلاعاتی که ما در مورد حضور امام صادق در حیره هست همه جمع‌آوری بشود و تحلیل درستی در مورد، از کی بوده تا کی بوده اینها انجام بشود. ولی غرضم این است یکی از جاهایی که خیلی از راوی‌های ما توانستند با امام صادق ارتباط برقرار کنند، همین حیره است، هر چند تحت تقیه بودند و نظارت دولت بودند ولی بالأخره گاهگاهی می‌توانستند از این

شاگرد: دو سالی که می‌گویند حضرت در کوفه بودند

استاد: چقدر بوده، کوفه هم که می‌گویند یعنی همین حیره. حیره نزدیک کوفه است. آن دوره‌ای هست که در کوفه است، البته در یک نقلی صفوان جمال می‌گوید دفعۀ دومی که امام صادق را حیره آوردند. پیداست دو دفعه آورده شده. اینها مجموع اطلاعاتش باید جمع‌آوری بشود. امام صادق علیه السلام در زمانی که حیره بودند قبر امیر المؤمنین بر خصیصین اصحاب مشخص کردند. مثل صفوان جمال هست، عمر بن یزید هست، اینها قبر حضرت علی صلوات علیه را در حیره، حضرت امام صادق ایشان مشخص کرده. می‌گوید هذا قبر امیر المؤمنین. عمر بن یزید بیاع السابری است، بیاع السابری نیاز به این روایت ندارد از جهت چیزی خیلی مقامش بالاست. تعبیر آن روایت هست می‌گوید انت منا اهل البیت. خیلی تعبیرات مدح‌های سنگین دارد عمر بن یزید بیاع السابری. این است که آن خیلی

شاگرد: صیقل معلوم نیست شیعه باشد؟ وقتی عمر بن یزید صیقل

استاد: نه، چیزی در مورد. یک گروه ۵، ۶ نفری دیگر ذکر کردم که سنی بودند.

شاگرد: با توجه به این نکته‌ای که در مورد عمر بن یزید معروف بودنش گفتید، مواردی که در سند همینجور عمر بن یزید و قرائن خاصه هم که پیدا نکردیم حمل بر بیاع السابری‌اش می‌کنید؟

استاد: در کوفه اینها ظاهر معروف همان بوده. مظنون این هست که اصلاً عمر بن یزید انصراف دارد به عمر بن یزید بیاع السابری. انصرافی که اینها مطرح می‌کنند مظنون همین هست که هست. من البته بحث عمر بن یزید غیر از درست را کامل نکردم ولی تصور می‌کنم بشود مجموعاً به این نتیجه رسید. آن حالا بحث‌های دیگرش را باید تکمیل بکنم.

چون یکی از موارد مهم حسن بن محبوب‌اش است. حسن بن محبوب یک قدری باید چیز کرد. افراد دیگر این مجموعه راحت در آمدند. حسن بن محبوب اگر در بیاید که بشود قرینۀ برای این که مراد عمر بن یزید بیاع السابری است تقریباً مسأله صاف است.

شاگرد: طبقه‌اش؟

استاد: یک کمی طبقۀ حسن بن محبوب فی الجمله متأخر است.

«أَتَيْتُهُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حَيْثُ كَانَ بِالْحِيرَةِ غَيْرَ مَرَّةٍ وَ خَبَّرَنِي أَنَّهُ قَبْرُهُ.»

بعد روایت‌های دیگر زیادی عبد الله بن سنان از عمر بن یزید زیاد دارد که حالا من اینها را یادداشت کردم.

بنابراین عبد الله بن سنان هم یکی از راوی‌های عمر بن یزید بیاع السابری هست که آن هم جزء مؤیدات بحث درست هم هست.

شاگرد: از جهت سنی عبد الله بن سنان ظاهراً کهنسال‌تر از عمر بن یزید است.

استاد: شاید کهنسال‌تر باشد. چون خود عمر بن یزید هم مدح عبد الله بن سنان را از امام صادق نقل کرده. با همدیگر رفیق بودند. عبد الله بن سنان به دلیل این که خازن منصور و اینها بوده، احیاناً یک سری چیزها را از طریق عمر. عمر بن یزید در آن دوره‌ای که در همین حیره، پیداست در حیره یک مدت طولانی خدمت امام بوده. در آن دوره علی القاعده عبد الله بن سنان نمی‌توانسته اصلاً با امام صادق ارتباط برقرار کند. چون خیلی تحت کنترل بودند. اصلاً به عنوان تبعیدی است. احتمالاً در همین دوره عبد الله بن سنان چیزهایی که عمر بن یزید داشته از او نقل می‌کند.

شاگرد: عبد الله بن سنان از این که خازن هارون الرشید هم بوده

استاد: طولانی چیز بوده ولی احتمالاً روایت‌هایش از امام صادق قبل از آن خزانه‌داری‌های رسمی است.

شاگرد: عمر بن یزید یک کمی اصغر نمی‌شود؟

استاد: نه، عبد الله بن سنان آن طرفش قرائنی نشان می‌دهد که سنش را زودتر نشان می‌دهد. حالا این بحث مفصلی دارد بحث عبد الله بن سنان باشد من یک موقعی در موردش صحبت خواهیم کرد. این هم یک قرینه.

یک قرینۀ دیگر یک روایت دیگر هست که من این روایت را به عنوان روایت چهارشنبه‌ای که رفقا از ما خواستند هم انتخاب کردم و هم قرینۀ بحث ما هم هست.

این روایت، روایتی هست در کتاب درست بن ابی منصور در اصول ستة عشر نقل شده. این روایت خیلی در نقل این که در اصول ستة عشر تحریف خیلی درش هست. این چاپ دار شبستری، صفحۀ ۱۵۹، عبارت را اینجور نقل می‌کند

«عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَرَى هن هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي»[[1]](#footnote-1)

این «هن»اش مصحف «من» است. همچنان که در چاپ دار الحدیث آورده. ولی خطی نداشتند، استظهار کردند و استظهار درستی هم هست. من حالا شاهدهای روشن‌تر. آنها البته شاهدها را ذکر نکردند از جهت معنوی چیز کردند. من حالا شاهدش را هم ذکر می‌کنم که چرا این «من» هست. بعد دارد:

«الاثیاعته مَصْرُوفَةٌ»

در بعضی از مخطوطات هست و الاشیاء عنه مصروفة. این باید درست باشد. حالا معنایش چی است بعد عرض می‌کنم. بعدش دارد «وَ أَنَا خَالٍ،» حالا این خالٍ چی است. «فَأَخَافُ أَنْ يَكُونَ هَذَا اسْتِدْرَاجاً مِنَ اللَّهِ لَنْ يُخَطِّيَنِي»

«لَنْ يُخَطِّيَنِي» دیگر چی است؟

«قَالَ: فَقَالَ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَعَ الْحَمْدِ، لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَعَ الْحَمْدِ.» این روایت.

این روایت را دو تا نقل دیگر در مورد این روایت وجود دارد. یک نقل، نقلی است که به درد بحث ما می‌خورد و تا حدودی هم در معنا کردن روایت مفید هست. یک نقل دیگری هست که آن هم به یک معنا به درد بحث ما می‌خورد ولی عمده‌اش، اصلا عبارت را معنا می‌کند. این نقلی که کافی، جلد ۲، صفحۀ ۹۷، رقم ۱۷.

«الْحَسَنِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرْزُقَنِي مَالًا فَرَزَقَنِي وَ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَداً فَرَزَقَنِي وَلَداً وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَرْزُقَنِي دَاراً فَرَزَقَنِي وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً»

می‌گوید هر چی از خدا می‌خواهم به من می‌دهد. می‌ترسم که اینها استدراج باشد. استدراج این است که خدا بعضی وقت‌ها به آدم‌ها مهلت می‌دهد. این خیلی مهم است که آدم نگران باشد.

«فَقَالَ أَمَا وَ اللَّهِ مَعَ الْحَمْدِ فَلَا.»

اگر حمد خدا را بکنیم آن نه.

در مشکاة الانوار ملخّص حدیث مرسلا آمده اما بالله مع الحمد فلا. قسم به خدا که اگر حمد خدا بکنی و توجه داشته باشی. استدراج. استدراج این است که آدم غافل از خدا بشود، از خدا فاصله بگیرد.

این روایت در یک جای دیگر مشکاة الانوار نقل شده، من مشکاة الانوار اما بالله مع الحمد، صفحه‌اش را یادداشت نکردم. دو جا مشکاة الانوار این روایت شده. یکی‌اش به همین، خلاصۀ همین نقل است. یک جا صفحۀ ۲۸ هست. که آن صفحۀ ۲۸ «عَنْ سَعْدَانَ بْنِ يَزِيدَ» نقل کرده. این سعدان محرّف عمر هست. عن عمر بن یزید هست.

«قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنِّي أَرَى مَنْ‏ هُوَ شَدِيدُ الْحَالِ‏ مُضَيَّقاً عَلَيْهِ الْعَيْشُ وَ أَرَى نَفْسِي فِي سَعَةٍ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا- لَا أَمُدُّ يَدِي إِلَى شَيْ‏ءٍ إِلَّا رَأَيْتُ فِيهِ مَا أُحِبُّ»

به هر چی دست می‌زنم خیلی خوب از آب در می‌آید.

«وَ قَدْ أَرَى مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي» آن «من» که آنجا بود، من هو.

«قَدْ صُرِفَ ذَلِكَ عَنْهُ» آن ما اصرفتن هم این هست.

«الْأَشْيَاءُ عَنْهُ مَصْرُوفَةٌ» یعنی نعمت‌های الهی. ازش روبرگردان شده.

«فَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ لِي اسْتِدْرَاجاً مِنَ اللَّهِ لِي بِخَطِيئَتِي» یخطینی که آنجا بود، لن یخطینی.

«فَأَخَافُ أَنْ يَكُونَ هَذَا اسْتِدْرَاجاً مِنَ اللَّهِ لی بخَطيَئتي» «لی بخَطيَئتي» شده «لَنْ يُخَطِّيَنِي».

«أَمَّا مَعَ الْحَمْدِ فَلَا وَ اللَّهِ.»

این هم این روایت. که حسن بن عطیه قرینه است برای این که این عمر بن یزید که درست ازش نقل می‌کند مراد. حالا یک نکته‌ای که می‌خواهم در این روایت بگویم این شخصی هست بیاع السابری. این اصلاً نفس این نقلی که می‌کند پیداست آدم ثروتمندی است، خیلی دنیا به او روی آورده، خود اینها هم مؤید این هست که یک تاجر از جهت ردۀ چیزی شخصی است، از جهت اجتماعی در یک ردۀ بالایی هست. خیلی مهم است بعضی افراد هستند که مال در اختیارشان نیست، ولی از خدا غافلند. ولی بعضی افراد هستند مال دستشان است، ولی غافل نیستند.

یک بنده خدایی دفتر حاج آقا آمده بود خیلی جالب بود، قصه برای حدود شاید ۲۵ سال پیش است. آن موقع سهم امامش را حساب کرد، شد یک میلیون. آن موقع هنوز از این چک‌های بانک مرکزی، چک پول‌ها نیامده بود. هر بانکی برای خودش چیزی می‌زد آن زمان‌هاست. در جیبش دست کرد، یک میلیون سهم. این پول را که من دیده بودم اینجا، چنان راحت این صد هزاری‌ها را می‌شمارد می‌خواست چیزش را بدهد. حالا بعضی افراد ما دیده بودیم که آدم‌های خوبی هم هستند، اهل حساب و کتاب هم هستند، ولی یک جوری می‌خواهند در بروند از زیرش. ولی این اینقدر راحت می‌داد خیلی برایم جالب بود که چقدر این راحت اصلاً. گفتش که، گفتم حالا می‌توانید شما قسطی بدهید. گفت نه بدهکاری‌ام است باید بدهیم. این دل کنده بودن از دنیا خیلی جالب هست. افراد با هم فرق دارند.

یک قصۀ دیگری باز این را زیاد تعریف کردم. یک بنده خدایی بود در محلۀ ما به او مشت باقر می‌گفتند. این مشت باقر گاری دستی داشت، بار این طرف و آن طرف می‌برد. یک بچۀ افلیجی هم داشت گاهی اوقات مثلاً بارش که بود این بچه را روی این چیز می‌گذاشت. یک زندگی فقیرانه‌ای داشت، زنجانی هم بود. یک روزی منزل حاج آقا آمد گفتش که می‌خواستم خدمت حاج آقا برسم. گفتم که شما دفتر بیا، مثلاً ساعت ۱۰ دفتر بیا من آنجا می‌آیم. من دفتر خیلی نمی‌رفتم ولی به خاطر این رفتم. آمد دیدم کفنش را دست گرفته زیر بغلش، گفتش که من کفنم را کنار گذاشتم به این کفن خمس تعلق می‌گیرد یا نه؟ پنجاه هزار تومان پول آورده بود که من ذخیرۀ مثلاً کنار گذاشتم آمدم خمس این پنجاه هزار تومان را بدهم. قبری خلاصه چیز خریدم. قبرش را هم بعدا متوجه شدم حاج آقا محمد برایش دنبال کرده بود و برایش تهیه کرده بود. این قبر من خمس بهش تعلق می‌گیرد یا نه؟ آدم بعضی وقت‌ها مات می‌ماند. من مخصوصاً آن ۵۰ هزار تومان خمسش را گرفتم. خب چیزی نبود اصلاً. شاید هم، و من آن ۵۰ هزار تومان که ۱۰ هزار تومان خمسش می‌شد خودم هم صرف کردم.

حالا ماه رمضان نزدیک است ان شاء الله التماس دعا دارم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. «عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَرَى مَنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنِّي وَ الْأَشْيَاءُ عَنْهُ مَصْرُوفَةٌ وَ أَنَا خَالٍ، فَأَخَافُ أَنْ يَكُونَ هَذَا اسْتِدْرَاجاً مِنَ اللَّهِ لَنْ يُخَطِّيَنِي قَالَ: فَقَالَ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَعَ الْحَمْدِ، لَا يَكُونُ ذَلِكَ مَعَ الْحَمْدِ.» نرم افزار جامع فقه ۲.۵، الأصول ستة عشر، صفحۀ ۲۸۲. [↑](#footnote-ref-1)